



درس تفسیر سوره مبارکه عبس - جلسه ۹

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ (۳۳) يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ (۳۴) وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ (۳۵) وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ (۳۶) لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ (۳۷) وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ (۳۸) ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ (۳۹) وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ غَافِرَةٌ (۴۰) تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ (۴۱) أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجَرَةُ (۴۲)﴾.

بنا شد یک بازنگری در این سوره مبارکه معروف به «عبس» ارائه شود چون این سوره در مکه نازل شد و مطالب اصلی سور مکی اصول اعتقادی و خطوط کلی اخلاق است این سوره هم برابر همان خطوط کلی اعتقادی و اخلاقی را ذکر فرمودند. در مکه آنها معتقد بودند که خالق آسمان و زمین خداست که ﴿وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾^۱ مدبر کلّ هم که «ربّ الأرباب» است آن هم برابر آیات سوره «یونس» برمی آید که آن کسی که مدبر کلّ است و این ارباب و آله جزء را تدبیر می کند او خداست و او «ربّ العالمین» است؛ اما آله و اربابی که اینها به ربوبیت و الوهیت اینها معتقد بودند اینها کارهای جزئی جهان را به استقلال - معاذ الله - به عهده دارند و اینها می توانند عبادت کننده های خود را به خدا نزدیک کنند و شفیع اینها نزد خدا بشوند؛ لذا گفتند

﴿مَا تَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾^۱ این شفاعت را بالاستقلال - معاذالله - برای اینها قائل بودند اینها اصلاً لیاقت شفاعت ندارند «فضلاً» از استقلال.

«فَتَحْصِلْ أَنْ هَاهُنَا أُمُوراً»: اینها موحد کل بودند؛ یعنی خدا را به عنوان خالق کل قبول داشتند به عنوان «ربّ العالمین» قبول داشتند اما به عنوان ارباب متفرقه، آله متفرقه، إله زمین و إله انسان، مدبّر انسان و نافع انسان، اینها را نمی پذیرفتند و می گفتند این ارباب و آله و خدایان ما اگر معبود ما باشند ما را به آن «ربّ العالمین» نزدیک می کنند ﴿مَا تَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ که قرآن کریم توحید افعالی را ثابت کرد ربوبیت غیر خدا را باطل کرد الوهیت غیر خدا را باطل کرد آن را در بحث های توحیدی است.

در جریان معاد رأساً منکر بودند حالا یا قائل به استحاله بودند یا قائل به استبعاد بودند یا در إبهام بودند یا در شک بودند به هر حال معاد را هرگز نمی پذیرفتند؛ لذا بسیاری از سور قرآنی در جریان معاد اصرار دارد که انسان هرگز تلف نخواهد شد جهان یاوه نیست باطل نیست انسان نمی پوسد، بلکه با مرگ از پوست به در می آید و مانند آن. این سوره بخش های اخلاقی را هم در همین سور مکی به عهده دارد؛ اول این سوره با اخلاق شروع شد پایان آن هم با معاد ختم شد.

در جریان ﴿عَبَسَ وَ تَوَلَّى﴾^۲ مثلثی ترسیم شده است که یک ضلعش آن شخصی بود که اعمی بود پنج صفت داشت که هر کدام از آنها شایسته تکریم بودند یا شایسته ترحم بودند إکرام، احترام یا ترحم برای هر کدام از این خصوصیات پنج گانه ضلع اول. ضلع اول مربوط به آن سائل است که او اعمی بود او «یتزکّی» بود، او ﴿يَذْكُرُ

۱. سوره زمر، آیه ۳.

۲. سوره عبس، آیه ۱.

فَتَنَفَعَهُ الذِّكْرَى^۱ بود، او ﴿جَاءَكَ يَسْعَى﴾^۲ بود، او ﴿وَهُوَ يَحْشَى﴾^۳ بود؛ اهل سعی بود اهل خشیت بود اهل تزکیه

روح بود اهل تذکره نفس بود و نایبنا؛ این ویژگی پنج‌گانه مربوط به ضلع اول بود.

ضلع دوم مربوط به آن مستغنی بود که حرف در او اثر نمی‌کرد که ﴿أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى﴾ بود ﴿وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزْكِي﴾^۴

بود حرف هم در او اثر نمی‌کرد این هم یک آدم مستغنی بود که ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ * أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى﴾^۵.

ضلع سوم که مربوط به حضرت بود ﴿فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى﴾^۶ بود که بر اساس این خصوصیت‌ها بود که هرگز این

«أَنْتَ» به حضرت خطاب ندارد و آن ﴿عَبَسَ وَتَوَلَّى﴾^۷ هم به حضرت خطاب ندارد و شواهد فراوان عقلی و نقلی

هم بود که این عبوس و مانند آن مربوط به حضرت نیست طبق شواهد قرآنی و شواهد عقلی.

اما از اینکه سؤال شد که چرا سخن از دفاع از فقیر نبود فقط از نایبنا سخن آمد و آن شخص مستغنی بود

سرمایه‌دار بود در قبال آن سرمایه‌دار، فقیر را باید پروراند فقر را باید احترام کرد جواب آن این است که در این

قسمت آن شخصی که اعمی بود و این فضایل را داشت؛ اعمی بودن خصوصیتی است که جنبه بین‌المللی و جهانی

دارد هر انسان نایبنایی چه غنی باشد چه فقیر باید به او کمک کرد. اما جریان غنا در برابر مال، آن را در سوره

مبارکه «قلم» مشخص کرد کاملاً بحث سرمایه و سرمایه‌داری را محکوم کرد فرمود: ﴿وَدُّوا﴾ همین سرمایه‌دارها

﴿لَوْ تَذَكَّرْتُمْ فَذَهَبْتُمْ * وَلَا تُطِيعُ كُلَّ حَلَّافٍ مَهِينٍ * هَمَّازٍ مَشَاءٍ بَنَمِيمٍ * مَتَاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ * عَتُلُّ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ

* أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ﴾^۷ چون سرمایه‌دار است خودش است این همه آیات در مذمت او و نکوهش اوست که

۱. سوره عبس، آیه ۴.

۲. سوره عبس، آیه ۸.

۳. سوره عبس، آیه ۹.

۴. سوره عبس، آیه ۷.

۵. سوره علق، آیات ۶ و ۷.

۶. سوره عبس، آیه ۶.

۷. سوره قلم، آیات ۹ - ۱۴.

اینها می‌خواهند با روغن مالی، مسئله نظام و حکومت را حل کنی. «دُهْن» و «وَهْن»، هر دو مذموم است؛ «دُهْن» یعنی روغن، «مُدُهْن»؛ یعنی روغن مال؛ یعنی کار را با روغن مالی و با بی‌اساسی و بی‌ریشه‌گی می‌خواهید حل کنید، «وَهْن» هم به معنی سستی است.

یک بیان نورانی از حضرت امیر (سلام الله علیه) است که «مَا عَلَيَّ مِنْ قِتَالٍ مَنْ خَالَفَ الْحَقَّ وَ خَاطَبَ النَّعْيَ مِنْ إِذْهَانٍ وَلَا إِيْهَانٍ»^۱ نه ما روغن مال هستیم نه سست‌کار. نه با روغن مالی کار را حل می‌کنیم شُل و رها و اینها، نه با وَهْن و سستی؛ «مَا عَلَيَّ مِنْ قِتَالٍ مَنْ خَالَفَ الْحَقَّ وَ خَاطَبَ النَّعْيَ مِنْ إِذْهَانٍ وَلَا إِيْهَانٍ»؛ ما اهل روغن مالی نیستیم ما اهل سستی نیستیم. این بیان نورانی حضرت امیر را از این گونه آیات گرفتند که ﴿وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ﴾^۲ اینها می‌خواهند تو روغن مالی کنی با مساحمه و شُل و ول‌کاری حل کنی این طور نیست؛ باید طوری باشد که غنی و قوی باشی. حتی در سوره مبارکه «توبه» که در مدینه نازل شد فرمود گرچه شما به کسی حمله نمی‌کنی، اما آن قدر سست و قوی و غنی باشید که هیچ بیگانه در شما طمع نکند ﴿وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً﴾^۳ این ﴿وَلْيَجِدُوا﴾ امر غایب است؛ کفار امر حاضر را گوش نمی‌دهند چه رسد به امر غایب. ضمیر به کفار برمی‌گردد؛ یعنی کفار حتماً باید از شما بترسند. این اسلام‌هراسی دو معنا دارد یک معنای بسیار بدی است که هرگز اسلام این امر را ندارد نظام این را ندارد مردم این را ندارند مسلمان‌ها این را ندارند، اینکه بخواهند به این حمله کنند به آن حمله کنند این نبود.

بارها به عرض شما رسید که ما شعرهایی آیینی اشک و گریه برای شهدا داریم، اما یک فردوسی نداریم که عظمت این شهدا را، عظمت این مبارزه، عظمت این پیروزی را بازگو کند، جای فردوسی خالی است؛ او فیلسوف بود حکیم بود فقیه بود نام‌آور بود جنگ‌آور بود. بسیاری از این خصوصیت‌هایی که بعد از جریان عملیات مرصاد، آن

۱. نهج البلاغة (للصّبحی صالح)، خطبه ۲۴؛ «وَلَعَمْرِي مَا عَلَيَّ مِنْ قِتَالٍ مَنْ خَالَفَ الْحَقَّ وَ خَاطَبَ النَّعْيَ مِنْ إِذْهَانٍ وَلَا إِيْهَانٍ».

۲. سوره توبه، آیه ۱۲۳.

بزرگی که شما ایرانی‌ها و مسلمان‌ها و حوزوی‌ها و دانشگاهی‌ها کردید این یک فردوسی می‌خواهد که آن عظمت را روشن کند، نگاه کنید! نمی‌خواهیم از خودمان تعریف کنیم ولی ما ما ایرانی‌های مسلمان، خیلی بزرگ هستیم! الآن روی کره زمین مثل ما کسی نیست چرا؟ برای اینکه ما در کشور خودمان بودیم کاری به کسی نداشتیم و این صدام به ما حمله کرد همه هم گفتند برای چه چیزی حمله کردی؟ او را وادار کردند که به ما حمله کرد. ده سال ما در این کشور کشته و شهید دادیم دو سال جنگ داخلی بود که فقط خورد بود نه زد و خورد. آن ده سالی که منافقین این را ترور بکنند و آن را ترور بکنند، آن بیش از هفتاد نفر را، آن دفتر رئیس جمهوری را، شهید باهنر را، شهید رجایی را، شهید قدوسی را کوچه و پس‌کوچه این همه شهید که بر ایران تحمیل کردند دو سال بود بعد جنگ هشت‌ساله شروع شد. ما جنگ‌مان در حقیقت ده سال بود نه هشت سال آن دو سال فقط خورد بود نه زد و خورد فلان جا شهید بدهیم فلان جا شهید بدهیم فلان جا شهید بدهیم این هشت سال زد و خورد بود بعد آنها دیدند که پیش نمی‌برند اصرار کردند، مسئولین این اطراف ایران را وادار کردند بیایند حضور امام که قطع‌نامه را قبول بکنند امام قبول نکرد به هر حال تا مصلحت ایجاب کرد که امام قطع‌نامه را قبول کرد. حالا که قطع‌نامه را قبول کردند نگاه کنید عظمت ایران را! نگاه کنید بدرفتاری دشمن را! امام که قطع‌نامه را قبول کرد همه عزیزان ما سپاهی ما ارتشی ما بسیجی ما همه از جبهه‌ها به خانه‌هایشان آمدند جبهه خالی شد خالی! همین صدام که اصرار می‌کرد شما قطع‌نامه را قبول کنید وقتی جبهه خالی شد همه عزیزان آمدند در خانه‌هایشان این منافقین که در چنگ او بودند اینها را وادار کرد عملیات مرصاد را انجام بدهند؛ حالا همه جبهه‌ها خالی است آنها هم با همه توانی که داشتند حمله کردند یک بخشی از ایران را هم دوباره گرفتند در عملیات مرصاد کاملاً باید یادتان باشد، استاندار جنوب می‌گفت که آقایان! اگر عصر امروز نیاید فردا صبح دیر است؛ تازه این عزیزان خسته بودند به خانه‌هایشان آمدند این یعنی

چه؟ بدترین بی‌عهدی را اینها کردند در عملیات مرصاد اگر یادتان باشد این کار را کردند عده زیادی را هم شهید کردند بخشی از خاک ایران را هم گرفتند خدا غریق رحمت کند مرحوم شهید صیاد شیرازی (رضوان الله علیه) را و سایر عزیزان ما را که اینها زود رفتند جبهه و اینها را سرجایشان نشانند شد؟

اینکه عرض می‌کنم مثل شما الآن روی کره زمین کسی نیست حالا گوش بدهید! عملیات مرصاد با فداکاری تمام شد. صدام را خدا گرفت چون قدرت دستش بود به کویت حمله کرد به عنوان اینکه کویت یک جای زرخیزی است، نفت فراوانی دارد کشور کوچکی هم هست گفت اینجا یکی از استان‌های عراق است. حمله کرد به کویت و کویت را گرفت آنچه هم که مقدورش بود غارت کرد. من عکس امیر کویت را در روزنامه‌ها دیدم که دستش از عبای مطلقاً درآمده، نزد همین غربی‌ها دستمال درآورده گریه کرده و از آنها کمک خواست که بیایید من سرمایه نفتی دارم بیایید مرا نجات بدهید. آنها هم به طمع نفت کردند و به هر حال به حمایت کویت آمدند و صدام را سرجایش بنشانند و از کویت بیرون کنند، تا اینجا شد؟ همه کسانی که اتحادیه تشکیل دادند، هم به بیت امام گفتند هم به مسئولین گفتند، هم به غالب ایرانی‌ها گفتند که شما هم چهار تیر در شرق عراق بزنید که ما با سرمایه کمتر صدام را خاموش کنیم؛ ما گفتیم این کار را نمی‌کنیم شما جنگ دارید به طمع نفت آمدید، ما قطع‌نامه را قبول کردیم ما پای امضای خودمان ایستاده‌ایم. این جا فردوسی می‌خواهد اینجا چون جای گریه نیست، اینجا مردانگی است. یک تیر از ایران خارج نشد؛ نه مردم این کار را کردند نه مسئولین این کار را کردند؛ گفتند صدام یک آدم بدی است اهل جهنم است و آخرت در دنیا هم بسیار کار بدی کرد بله، خونخوار است خونریز است هتاک و اینها است؛ اما حالا که قطع‌نامه را قبول کردیم ما حالا چرا برای حمایت شما تیراندازی کنیم؟ اگر از این طرف چهار تیر می‌انداختند یک گوشه‌ای از عراق را هم می‌گرفتند حق مسلم بود. مگر قطع‌نامه این نبود که تمام خسارت‌های

جنگ را عراق بپردازد؟ قطع‌نامه این بود و صدام باید بپردازد این کار را نکرد این را چه کسی تربیت کرد؟ این را همین قرآن تربیت کرد قرآن فرمود شما اسلام‌هراسی به این معنا نداشته باشید که کسی از شما بترسد فلان جا حمله کنید یا حمله نکنید، این یک امر مذمومی است؛ اما یک اسلام‌هراسی مقدس خوب الهی است و آن این است که به قدری نیرومند و قوی باشی که هیچ کس طمع نکند به شما بی‌ادبی کند ﴿وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً﴾؛ این ﴿وَلِيَجِدُوا﴾ امر غایب است، یعنی آنها حتماً باید بترسند آنها که به خدا و قیامت معتقد نیستند آنها امر حاضر را گوش نمی‌دهند نه امر حاضر را. این امر غایب است نسبت به آنها درونش امر حاضر است نسبت به ما یعنی به قدری غیرت‌مند و مبارز و موشکی و پهبادی باشید که بیگانه طمع نکند همین! الآن هم به لطف الهی ایران به همین سمت دارد می‌رود فرمود حتماً دشمن باید از شما بترسد. الآن هیچ عاقل با چهار تا بیل و کلنگ به جنگ قله دماوند نمی‌رود، قله دماوند ایستاده است مرتب دارد خیر می‌رساند؛ اما هیچ عاقلی طمع نمی‌کند با چهار تا بیل و کلنگ برود دماوند و قله دماوند را فتح کند، فرمود شما این رور باشید قله دماوند باشید ﴿وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً﴾ یعنی آن قدر قوی باشید که غلظت شما ستبری شما عظمت شما را دیگران ببینند؛ معنای آن این است که از نظر نظامی خیلی قوی باشید از نظر فرهنگی خیلی غنی باشید از نظر اقتصاد خیلی قوی باشید که بیگانه به شما طمع نکند بلکه نه زمینه آشوب را فراهم کند، نه فقری بر شما تحمیل کند، نه تحریمی را بر شما تحمیل کند این طور باشید؛ این دستور قرآن است ﴿وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً﴾ امر غایب است مفید و جوب است. آنها نه امر حاضر را گوش می‌دهند نه امر غایب را، در حقیقت خطاب به ماست که ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾^۱ باشید مستقیم باشید ﴿حُذُّوا حِذْرَكُمْ﴾^۲ باشید و مانند آن.

۱. سوره انفال، آیه ۶۰.

۲. سوره نساء، آیه ۷۱.

اینها را ذات اقدس الهی در مکه و مدینه به پیروان قرآن و عترت تفهیم کرد. اما در مکه فرمود آنها که وضع مالی‌شان خوب بود ﴿أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ﴾ اینها فکر می‌کردند که با دهن و تدهین و اینها حل می‌شود نخیر! با ﴿وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً﴾ حل می‌شود با ستبری حل می‌شود با روغن مالی و با مسامحه‌کاری و با ندانم‌کاری و با سستی و با فساد و اینها نمی‌شود کشور را اداره کرد. اینکه عرض کردم در این هفت میلیارد یا هشت میلیارد نمی‌بینید، در کدام قسمت از کره زمین این گونه از گذشت را شما دیدید؟ نیست، اینها را قرآن تربیت کرد، این روحیه باعظمت را قرآن فرموده. اما فرموده اهل دهن و وهن نباشید با روغن مالی نمی‌شود کشور را اداره کرد اینها هم درباره سرمایه‌دار بود که پشت سر هم گفت، او این امور را می‌خواهد، چون وضع مالی او خوب است.

در سوره مبارکه «توبه» که آن البته در مدینه نازل شد فرمود اینها که وضع مالی‌شان خوب است حواسشان جمع باشد، اگر از راه حلال جمع کردند که خدا امضا می‌کند اما اگر از راه حرام جمع کردند همان طوری که ما از جنگل هیزم نمی‌آوریم، خود این شخص هیزم جهنم است ﴿وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾^۱ ما از جای دیگر فلز نمی‌آوریم داغ بکنیم همین سکه‌ها را داغ می‌کنیم می‌مالیم. ببینید در سوره مبارکه «توبه» فرمود کثیری از احبار و رهبان اموال مردم را می‌خورند و در راه خدا ﴿وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ * يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا﴾^۲ همین سکه‌های حرام را که اختلاس کردند یا نجومی گرفتند، همین سکه‌ها را داغ می‌کنیم به پیشانو به پهلو یا پشت اینها این سکه‌های داغ را می‌چسبانیم اینها را نقره‌داغ می‌کنیم طلا‌داغ می‌کنیم و همین اسکناس‌ها می‌شود کاغذ نسوز. یک وقت است انسان از جای دیگر آهن می‌آورد داغ می‌کند این خیلی دردناک نیست؛ یک وقت همین سکه‌های اختلاسی را می‌گوید ما داغ می‌کنیم. این ﴿يَوْمَ يُحْمَىٰ﴾ ضمیر به چه

۱. سوره جن، آیه ۱۵.

۲. سوره توبه، آیات ۳۴ و ۳۵.

برمی‌گردد؟ یعنی ما از جای دیگر سکه می‌آوریم؟ درهم و دینار می‌آوریم؟ یا همین‌ها را می‌آوریم؟ آیه قبلش را ملاحظه فرمایید فرمود: ﴿وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ﴾ طلا و نقره ﴿وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ * يَوْمَ يُحْمَى﴾ این ﴿يُحْمَى﴾ به چه چیزی برمی‌گردد؟ به همین ذهب و فضه برمی‌گردد، ما از جای دیگر سکه نمی‌آوریم آهن نمی‌آوریم همین نقره و همین طلای اختلاسی و نجومی را داغ می‌کنیم به پیشانی اینها می‌مالیم تا غم و اندوهشان بیشتر بشود ﴿يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى﴾ یعنی داغ می‌کنیم. این بیانات نورانی حضرت امیر است در نهج البلاغه که اگر حرف اثر نکرد «فَآخِرُ الدَّوَاءِ الْكَيُّ»^۱ این «کَی» اجوف واوی است، «کَوی یکوی»؛ یعنی داغ کردن؛ این «واو» تبدیل به «یاء» می‌شود، می‌شود «کَی». اینکه حافظ می‌گوید: «علاجِ کَی کُنت کآخر الدواء الکَی»^۲ نه «علاج، کَی کنم»! این مشدد است، یعنی به هر حال داغ می‌کنم «علاجِ کَی کنم» چرا؟ چون «کآخر الدواء الکَی»؛ این «آخر الدواء الکَی» عبارت نهج البلاغه است آخرین راه داغ کردن است.

اینجا هم فرمود ﴿فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ﴾؛ حالا این ﴿عَبَسَ وَتَوَلَّى﴾ باید ببیند که چرا این سه قسمت را گفت؟ اول پیشانو بعد پهلو بعد پشت! برای اینکه آدم یک فقیری و یک آبرومندی را که اول می‌بیند، اول عبوس می‌کند این کیست که آمده؟ بعد کم‌کم نیمرخ صورت را از او برمی‌گرداند بعد پشت می‌کند و به او بی‌اعتنایی می‌کند؛ سه تا کار می‌کند. این آیه می‌گوید ما همین سه جا را داغ می‌کنیم اول که چهره‌اش را نسبت به این آبرومند عبوس کرد این را داغ می‌کنند؛ اینکه نیمرخ برگشت پهلویش را داغ می‌کنیم، وقتی به این آبرومند پشت کرد پشتش را داغ می‌کنیم، به آن طرف کاری نداریم، این طرف را کار داریم؛ قرآن به

۱. نهج البلاغة (للصبي صالح)، خطبه ۱۶۸.

۲. دیوان حافظ، غزلیات، غزل ۴۳۰.

چه نحوی بگوید؟ اینکه می‌بینید اباذر (رضوان الله علیه) شمشیر به دوش گرفته در همان شام، گفت «یا مرگ یا «واو»، ترجمه فارسی همان شعار رسمی اباذر است دیدند اباذر شمشیر گرفته در بازار دارد راه می‌رود این شعار را می‌دهد: «لا اضع السيف من عاتقی حتی توضع الواو فی مکانها»؛^۱ من شمشیر کشیدم مگر اینکه «واو» سرجایش باشد. اینها نمی‌دانستند که او چه می‌گوید خوب گوش دادند، گفتند خلاصه حرف او این است «یا مرگ یا واو!» گفتند کدام مرگ کدام «واو»؟ گفت اینها یعنی معاویه در همین شام، در جلسات قرائت قرآنشان تصمیم گرفتند کم‌کم این واو را بردارند این واو ﴿وَالَّذِينَ﴾ را چرا؟ برای اینکه اگر این واو ﴿وَالَّذِينَ﴾ برداشته بشود معنایش این است که احبار و رهبان نمی‌توانند اکتناس کنند، اما غیر آنها می‌توانند، کار معاویه این بود غرضش این بود که این آیه درباره احبار و رهبان است نه درباره ما مسلمان‌ها. اصل آیه این است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن كَثِيرًا مِّنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ﴾ اگر این «واو» ﴿وَالَّذِينَ﴾ را بردارند این ﴿الَّذِينَ﴾ بیان همان احبار و رهبان می‌شود ﴿الَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ اصرار آنها این بود که این واو را بردارند تا ﴿الَّذِينَ يَكْنِزُونَ﴾ برای احبار و رهبان باشد یعنی آنها اگر اکتناز نکنند بد است کاری با مسلمان‌ها ندارد. اباذر فهمید در جلسه قرائت قرآن اموی‌ها که کارشان همین قرآن به نيزه کردن است و تصمیم گرفتند این «واو» را بردارند آن شعار را در بازار دارد که «لا اضع السيف من عاتقی حتی توضع الواو فی مکانها»؛ تا زنده‌ام نمی‌گذارم شما دست به این واو بزنید اینکه می‌گویند یک واو کم و زیاد ندارد همین است.

۱. الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، ج ۳، ص ۲۳۲.

بنابراین درباره اغنیا این طور به سرعت جلو آمد اما آنجا که از اُعمی خبر داد برای همین مورد نزول بودن او و خصیصه‌ای بود که در زمینه نزول همان آیه مطرح بود.

پرسش: ...

پاسخ: چون رسول الله یکی است اصلاً صحبت اضلاع نیست، ما می‌خواهیم بگوییم طبق این تثلیث، آن ضلع سوم هرگز رسول الله نمی‌تواند باشد.

پرسش: ...

پاسخ: همان شخصی که تَوَلَّى کرد یا آن سرمایه‌داری که این فقیر را و آبرومند را دید

پرسش: ﴿عَبَسَ﴾ و ﴿تَوَلَّى﴾ هر دو یکی هستند؟

پاسخ: نخیر «استغنی» برای آن شخص است، آن شخص استغنا دارد و ﴿وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّى﴾ دارد، این ﴿عَبَسَ﴾ یک، ﴿تَوَلَّى﴾ دو، همین ﴿اسْتَغْنَى﴾ بله، ﴿عَبَسَ وَتَوَلَّى﴾ برای آن شخصی است که این کارها را کرده یعنی مستغنی است و متکبر است و مانند آن است حالا یا عین آن شخص است یا شخص دیگر ولی یقیناً به پیغمبر بر نمی‌گردد برای اینکه در سوره مبارکه «قلم» که قبلاً آمد آن ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾^۱ به حضرت گفته شد.

پرسش: ...

پاسخ: نه گاهی مثلاً از افراد خیلی مهم است به آنها می‌گویند؛ اما یک آدم بیگانه‌ای باشد، حالا قرآن داعی ندارد که بگوید. حالا آن مروان بود یا آن عثمان بود چون بعضی از این نقل‌ها دارد که عثمان بود بعضی از نقل‌ها دارد که دیگری بود به هر حال یک آدم بدی بود.

۱. سوره قلم، آیه ۴.

درباره بخش‌های وسط آن، آیات کشاورزی را ذکر کرد که مشابه آن در سوره مبارکه «رعد» گذشت. در سوره «رعد» آیه سه به بعد این است که ﴿وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَاراً وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغْشَى اللَّيْلُ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۱ بعد فرمود: ﴿وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾^۲ در سوره مبارکه «قیامت» بخش پایانی اش فرمود این یک قطره آب بود که ما یک جایش را چشم یک جایش را گوش، یک جایش مغز، یک جایش قلب، یک جایش دست قرار دادیم. در اینجا می‌فرماید یک تکه خاک است یا یک هکتار خاک است؛ خاکش یکی، آبش یکی، هوایش یکی، باغبانش یکی، تمام تشکیلاتش یکی است؛ اما ما انواع میوه‌ها را انواع رنگ‌ها را انواع برگ‌ها را انواع طعم‌ها را همه اینها را از همین مشترکات درآوردیم و فرمود: ﴿وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ﴾ این زمین‌ها در کنار هم‌اند خاکش که یکی است کودش که یکی است آفتابش که یکی است بارانش که یکی است باغبانش که یکی است؛ یکی میوه خیلی ترش در می‌آید یکی میوه خیلی شیرین در می‌آید برگ‌ها اصلاً شبیه هم نیستند میوه‌ها شبیه هم نیستند ﴿وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ﴾ اینها با اینکه در کنار هم‌اند آب هم یکی است هوا هم یکی است؛ اما ﴿جَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ﴾ انگورهای گوناگون، کشاورزی‌های گوناگون، خرماهای گوناگون، بعضی دو شاخه‌اند و دو میوه‌اند بعضی تک میوه‌ای هستند ﴿يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ﴾ آبشان هم یکی است؛ اما ﴿نُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ﴾ مثل اینکه یک قطره آب را ما یک جا چشم کردیم، یک جا گوش کردیم یک جا دست کردیم یک جا دل کردیم، یک جا روده کردیم یک جا معده کردیم.

۱. سوره رعد، آیه ۳.

۲. سوره رعد، آیه ۴.

این دعای نورانی سه جمله است، دو جمله‌اش که معروف است «يَا مَنْ اسْمُهُ دَوَاءٌ وَ ذِكْرُهُ شِفَاءٌ» اما این جمله سوم خیلی علمی و شیرین است «يَا مَنْ يَجْعَلُ الشِّفَاءَ فِيمَا يَشَاءُ مِنَ الْأَشْيَاءِ»^۱ خدایا تو مثل طبیب نیستی که فقط تابع باشی که کدام دارو برای کدام درد خوب است، چیزی را که تو بخواهی دارو می‌شود، هر چه را تو بخواهی. حدی ندارد، تو خواستی با یک دم، بیماری شفا پیدا کند می‌توانی، با یک آب می‌توانی، با یک قرائت می‌توانی، با یک حبه قند می‌توانی، با یک میوه می‌توانی، با یک دارو هم می‌توانی؛ «حکم آنچه تو اندیشی لطف آنچه تو فرمایی»^۲ «يَا مَنْ يَجْعَلُ الشِّفَاءَ فِيمَا يَشَاءُ مِنَ الْأَشْيَاءِ» بله اگر کسی طبیب باشد باید بگوید مثلاً برای درمان فلان بیماری فلان قرص خوب است اما

طبیب اگر دوا دهد در آن دوا شفا بُود *** حبيب اگر جفا کند در آن جفا وفا بُود

هر چه او داد شفاست هر چه او داد! چقدر این جمله شیرین است خدا می‌داند!

غرض این است که این بخش‌ها را فرمود در بخش پایانی هم مسئله معاد را ذکر کرد که فرمود شما که درباره معاد مشکل جدی دارید بدانید آن کسی که قدرت اساسی دارد و اینها را خلق کرد دوباره خلق می‌کند وقتی آن صیبه جهان‌پیما کل جهان را زیرورو کرد هر کسی از بستگانش فرار می‌کند این از آن برادر فرار می‌کند آن برادر هم از این فرار می‌کند پدر از فرزند فرار می‌کند فرزند از پدر فرار می‌کند هر کسی گرفتار کار خودش است برهان اینکه ﴿يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ﴾ هر کسی از کسی فرار می‌کند این است که ﴿لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ﴾.

پرسش: ...

۱. الأمان من أخطار الأسفار و الأزمان، ص ۱۶۳.

۲. دیوان حافظ، غزل شماره ۴۹۳؛ «در دایره قسمت ما نقطه تسلیمیم *** لطف آنچه تو اندیشی حکم آنچه تو فرمایی».

پاسخ: بله اینجا هم چون این کسی که به علاقه «ماکان» است یعنی کسی که در دنیا برادر بود آنجا خبری نیست این هم مؤید همان است این چون همه‌شان از خاک برمی‌خیزند این طور نیست که یکی از دیگری متولد شده باشد، منتها آنها که در دنیا باهم بودند یک علقه‌ای است، اگر مردان الهی باشند فرمود برای اینکه یک لذت بیشتری ببرند ﴿الْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ﴾^۱ ما اینها را جمع خانوادگی می‌کنیم در بهشت هم یکجا هستند لذتی فوق لذت است اینها که «کانوا فی الدنیا آبائاً و ابنائاً و بنات» وگرنه در آخرت همه از خاک برمی‌خیزند این طور نیست که کسی پدر کسی باشد. ولی آنها که مؤمن‌اند برای اینکه لذت بیشتری ببرند ﴿الْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ﴾^۲ یعنی ما کم نمی‌آوریم چیزی از اعمال اینها کم نمی‌آوریم پاداش اینها سرجایش محفوظ است یک چیز زائدی به اینها می‌دهیم که دور هم بهتر لذت می‌برند همین! اینکه فرمود به لحاظ «ماکان» است.

در برابر اینها، ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ﴾ خیلی شاداب و سفید و خوشحال‌اند چهره‌ها را تقسیم می‌کند که ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ * إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾^۱ ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ﴾ اینجا فرمود بعضی‌ها عقیده‌شان خوب عملشان صالح، بعضی عقیده‌شان بد و کافر هستند عملشان بد است. پس «هاهنا امور أربعة»: کافر عقیده‌اش بد مؤمن عقیده‌اش خوب عملش خوب آنکه مؤمن است عقیده‌اش خوب است سفیدرو در قیامت می‌آید، یک؛ نه تنها سفیدروی و چهره زیبا دارد با نشاط و بشاش هم هست، دو؛ اینها که حالا زیبا هستند مثل یوسف همیشه که خوشحال نیستند یک وقت نگران‌اند. فرمود اگر جمالشان جمال یوسفی است لبخند هم دارند خوشحال هم هستند؛ هم ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ﴾ هم ﴿ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ﴾ اگر یوسف در حال خنده و نشاط باشد با یوسف عادی فرق می‌کند. فرمود اینها

۱. سوره طور، آیه ۲۱.

۲. سوره قیامت، آیات ۲۲ و ۲۳.

چهره‌شان زیباست خیلی زیبا هستند خندان هم هستند خوشحال هم هستند؛ در قبال کفار چهره‌شان زشت است عبوس کرده و دردناک و گریان هم هستند، حالا گریه در آن نیست چرا؟ آن که عقیده‌اش سالم است می‌شود یوسف آن که عملش سالم است می‌شود یوسف خندان؛ آن که عقیده‌اش ناسالم و باطل است می‌شود سیاه‌روی؛ آن که عملش طالح است غباری روی این صورت سیاه نشسته؛ فرمود: ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ * تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ﴾ پس آنها که عقیده سالم دارند ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ﴾ دارند آن عقیده‌های سالم که دارای عمل صالح‌اند ﴿صَاحِحَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ﴾؛ این دو فضیلت مربوط به مؤمن با عمل صالح. دو رذیلت و زشتی مربوط به کافر بدعمل است ﴿وَوَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ﴾ غبارگرفته است یک، حالا خود وجه چیست؟ ﴿تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ﴾ به زودی معلوم می‌شو که این سیاه‌صورت است؛ حالا غبار که آمده مبدا خیال بکنید این صورتش سفید است و حالا غبار آمد، نخیر! این «ترهق» یعنی قریب است وقتی گفتند این شخص مُراهِق است، یعنی نزدیک به بلوغ است، مُراهِق بودن، رهیق بودن به همین معناست. «ترهق»؛ یعنی «تقرب»؛ بلافاصله این صورت سیاه می‌شود؛ صورت سیاه آن هم غبارآلود. آنها صورت مؤمنین سفید و خندان. آن صورت سفید خندان، یوسف جمال خندان مؤمنین‌اند این سیاه‌چاله‌هایی که غبار روی آن است کفار هستند چرا؟ چرا این دو رذیلت است؟ برای دو رذیلت خودشان ﴿أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ یک؛ ﴿الْفَجَرَةُ﴾، دو؛ چون کافرنند سیاه‌صورت‌اند چون فاجرند غبارگرفته‌اند. آنها چون مؤمن‌اند سفید‌صورت‌اند چون با عمل صالح‌اند شاداب و خندان‌اند که - إن شاء الله - نصیب همه شما، همه ملت اسلامی همه شهدای ما و همه صالحین ما بشود.

«و الحمد لله رب العالمین»